

بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپسون

پیمان صالحی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۹

تاریخ تایید: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱

چکیده:

داستان یوسف علیه السلام در قرآن کریم، دارای چنان جوهری است که هر بار به شکل جدیدی می‌توان آن را شرح و تفسیر نمود. هدف این مقاله، مطالعه و بررسی زبان‌شناختی دیدگاه داستان حضرت یوسف علیه السلام با روش توصیفی - تحلیلی و براساس مدل پیشنهادی سیمپسون است. نتایج نشان از آن دارد که راوی از نوع مقوله ب حالت روایی است که افکار، عقاید و احساسات شخصیت اول داستان را بیان می‌کند. در این داستان از کلام نقل قول آزاد برای بیان حالات و عقاید شخصیت‌ها استفاده شده است. براساس محور دوم تقسیم‌بندی سیمپسون، وجهیت غالب در متن، مثبت است که نشان‌دهنده دیدگاه قاطع راوی، بر حقانیت خداوند و امدادهای غیبی او برای مؤمنان حقیقی است. ابزار زبانی به کار رفته در این وجه، عبارتند از: فعل‌های امری، فعل‌های وجهی و ازگانی، جملات تعمیم‌دهنده، جملات بیان‌کننده عقاید، قیود و صفات ارزیابانه، کلمات احساسی و افعال گزارشی که گزارشگر افکار، ادراکات و واکنش‌ها هستند و یا کلمات حزن، خوف، شکوی و بث، که در این داستان برای تحقق ترس و اندوه و حزن به کار برده شده است و بر وجهیت مثبت داستان یوسف علیه السلام صحه می‌گذارد. تفکر غالب در زبان متن روایتی: عدم رستگاری ستمگران، عدم غفلت خداوند در امداد به مؤمنان حقیقی، ناامید نشدن از رحمت الهی و... است. با این حال در پاره‌ای از موارد از وجهیت منفی برای نشان دادن شک و تردید شخصیت‌ها نسبت به یکدیگر و مهم‌تر از آن برای ترسیم نحوه رخ دادن سوء تفاهم‌ها و ارزیابی طرفین از یکدیگر، استفاده کرده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، داستان یوسف علیه السلام، الگوی سیمپسون، تحلیل روایت‌شناختی، دیدگاه، وجهیت.

مقدمه

دست می‌آورد. کشور قحطی‌زده، نجات می‌یابد. دل‌تنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.» (قرائتی، ۱۳۷۹: ۲۲).

داستان یوسف علیه‌السلام، دارای چنان جوهری است که هر بار به شکل جدیدی می‌توان آن را شرح و تفسیر نمود. دلیل وجود تعبیرات مختلف و گاه متضاد در مورد برخی حوادث و شخصیت‌های این قصه، آن است که ساختار قصه، ساختاری است بسیار متحرک و پویا و «ابتدا ساکن نیست، بلکه بسان موج دریا پیش می‌آید و بازپس می‌رود و در آن، دولت یا نکبت چون به غایت رسید، به ضد خود برمی‌گردد و در سراسر قصه، دو حرکت به هم پیوسته چون برخاستن و فرونشستن یا پیش آمدن و پس رفتن موج به چشم می‌خورد.» (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۷۲).

سوره یوسف علیه‌السلام در قرآن کریم یکصد و یازده آیه دارد که سه آیه نخست و ده آیه آخر، غیرداستانی است و نود و هشت آیه دیگر بدون آنکه آیه‌های غیرداستانی، پیرنگ خطی آن را بر هم بزنند، داستان را در برمی‌گیرد. هدف این مقاله، تعیین نوع راوی و وجهیت حاکم بر داستان یوسف علیه‌السلام است؛ بنابراین، این تحقیق با رویکردی زبان‌شناختی و در چارچوب مدل پیشنهادی سیمپسون^۱ (۱۹۹۳م) می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی ضمن ترسیم سیمای کلی زاویه دید و معرفی مدل سیمپسون و اجرای آن بر روی داستان مذکور، به دو پرسش زیر پاسخ دهد:

۱. از میان انواع راوی طرح شده در مدل

خداوند متعال در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران خود را به صورت داستان بیان می‌کند. اهمیت داستان در قرآن کریم به اندازه‌ای است که خداوند خود را راوی می‌نامد و به روایت زندگی پیامبران و اقوام گذشته می‌پردازد. از جمله این قصه‌ها، داستان یوسف علیه‌السلام است: (نَحْنُ نُقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقُصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ... (یوسف/۳) (ما با وحی کردن این قرآن به تو، نیکوترین داستان (یوسف) را بر تو حکایت می‌کنیم...).

«تسمیه این قصه به أحسن القصص آن است که در این قصه، ذکر محبت حبیب است با حبیب و عبرت گرفتن در طریق مودت از این قصه غریب و عجیب؛ زیرا این قصه‌ای است که در وی است بیان طالب و مطلوب و نشان محبت و محبوب؛ یعنی قصه جمال یوسف و عشق یعقوب.» (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۳۰).

به اعتقاد بسیاری از مفسران، احاطه همین جنبه عاشقانه و محبت‌آمیز بر فضای قصه و وجود اسرار و رموز عشق در آن است که موجب شده، این نام بر سوره، اطلاق شود (غزالی، ۱۳۱۹: ۳؛ میبیدی، ۱۳۵۷: ۱۱/۵؛ همدانی، ۱۳۸۶: ۱۳۰).

اساساً، پایان خوش داستان و عاقبت نیک شخصیت‌ها یکی از وجوه احسن القصص بودن قصه یوسف است که در تفسیر نور، بدان اشاره شده است: «در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود. تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد، برادران یوسف توبه می‌کنند. پدر نابینا، بینایی خود را به

سیمپسون، داستان یوسف علیه‌السلام به کدام نوع تعلق دارد؟

۲. وجهیت متن که عمده‌ترین نقش را در شناسایی زاویه دید راوی دارد مثبت، منفی و یا خنثی است؟

۳. وجهیت داستان یوسف علیه‌السلام چه تفاوتی با وجهیت سایر داستان‌های قرآنی و نیز داستان‌های ساخته ذهن بشر دارد؟

پیشینه تحقیق

درخصوص بررسی مدل سیمپسون، مطالعات بسیار اندکی صورت گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌شود. «بررسی زبان‌شناختی دیدگاه روایتگری داستان روز اول قبر صادق چوبک در چارچوب مدل سیمپسون»، اثر فردوس آقاگلزاده و شیرین پورابراهیم، ۱۳۸۷، مجله نقد ادبی، «الگوی دیدگاه روایی سیمپسون در یک نگاه»، نوشته نرگس خادمی، ۱۳۹۱، مجله نقد ادبی. «بررسی زبان‌شناختی زاویه دید در داستان کوتاه صراحت و قاطعیت براساس الگوی سیمپسون» نوشته فاطمه علوی و همکاران (۱۳۹۳) مجله جستارهای زبانی؛ اما براساس مطالعات نظام‌مند، تاکنون هیچ‌کدام از داستان‌های قرآن کریم براساس الگوی سیمپسون، مورد بررسی قرار نگرفته‌اند و بررسی دیدگاه روایی داستان یوسف علیه‌السلام در قرآن کریم براساس مدل پیشنهادی فوق، می‌تواند ما را هر چه بیشتر به وسعت جوهره این داستان و مطابقت آن با الگوهای متنوع داستانی رهنمون شود.

نویسنده باید بگیرد چون بر نحوه واکنش اخلاقی و عاطفی خوانندگان نسبت به شخصیت‌ها و کنش آنان تأثیر مستقیم می‌گذارد. زاویه دید، نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به کمک آن، مصالح و مواد داستانی خود را به خواننده ارائه می‌کند و رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد (گراوند، ۱۳۸۸: ۳۲۰). نویسنده و منتقد آلمانی، هنری جیمز^۲ از نخستین کسانی بود که مفصل درباره زاویه دید سخن گفت و بعد از آن، پرسى لایاک^۳ در کتاب خود، فن داستان، به مطالعه تکنیک‌های داستانی پرداخت. امروزه مسأله زاویه دید از چنان اهمیتی برخوردار است که فورستر^۴ از قول پرسیلوبوک^۵ چنین می‌آورد: «به نظر من در کار داستان‌سرایی این مسأله پیچیده و بغرنج شیوه کار، کلاً تابع مسأله نظرگاه است؛ یعنی مسأله رابطه داستان‌سرا با داستانی که باز می‌گوید.» (فورستر، ۱۳۶۹: ۱۰۸)؛ بنابراین اهمیت زاویه دید و راوی داستان تا آنجاست که «در بسیاری از موارد اگر نقطه دید تغییر کند، چه بسا که داستان از بنیان، دگرگون شود یا از میان رخت بر بندد» (مارتین، ۱۳۸۲: ۹۷).

هر داستانی را می‌توان به سه شیوه کلی روایت کرد:
اول شخص: هنگامی که راوی داستان «من» باشد، این داستان از نظرگاه اول شخص بیان شده است؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت که نویسنده، روایت داستان را به عهده یکی از شخصیت‌ها می‌گذارد و با توجه به میزان حضور راوی در حوادث داستان به دو

2. Henry James
3. Lubboek
4. Forrester
5. Percylubbock

زاویه دید و کانون‌سازی

بی‌شک انتخاب زاویه دید، مهم‌ترین تصمیمی است که

متفاوتی داد، از دید صداهای راوی متفاوتی نگریت و رنگ‌های ایدئولوژیک گوناگون بخشید. در این محدوده، تنوعات در گفتن روایت است که دیدگاه قرار گرفته است» (فالر، ۱۹۶۶: ۱۶۱).

کانون‌سازی، انتخاب کانون دید است که از طریق آن، حوادث و شخصیت‌ها مشاهده می‌شود. تفاوت بین زاویه دید و کانون‌سازی این است که در مطالعات زاویه دید، بیشتر راوی، مرکز توجه است ولی در مطالعات کانون‌سازی هر کدام از شخصیت‌ها را همپای راوی، بیننده‌ای خاص از داستان به حساب می‌آوریم که ادراک و دریچه‌ای تقریباً همسنگ دریچه راوی به دنیای داستانی و قضایای آن می‌گشاید؛ پس صرف لحاظ کردن مطالعات کانون‌سازی در کنار مطالعات روایت‌نگری، چندصدایی بودن روایت را نیز توجیه می‌کند (بیاد، ۱۳۸۴: ۸۳). دیدگاه کانون‌ساز اعم از دیدگاه شخصیت و راوی است.

بررسی مدل پیشنهادی سیمپسون

۱. دیدگاه روایی

الگوی پیشنهادی سیمپسون (۱۹۹۳) تلفیقی از تحلیل سبک‌شناختی و زبان‌شناسی انتقادی است. از نظر او دیدگاه روایی به معنای میزان دخالت راوی در عمل روایت‌کردن است و شامل سه بخش جزئی: دیدگاه مکانی، دیدگاه زمانی و دیدگاه روان‌شناختی است. البته سیمپسون معتقد است که زاویه دید زمانی - مکانی را باید زیرمقوله‌ای از زاویه دید روان‌شناختی در نظر گرفت (سیمپسون، ۱۹۹۳: ۴۳).

منظور از دیدگاه زمانی «تأثیری است که

نوع تقسیم می‌شود: یکی راوی قهرمان یعنی کسی که خود، هم شخصیت اصلی و قهرمان داستان است و هم داستان را روایت می‌کند و دیگری راوی ناظر؛ یعنی راوی یکی از شخصیت‌های فرعی داستان است و داستان را روایت می‌کند. در این شیوه روایت از ضمیر من و ما استفاده می‌شود (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۱۰).

دوم شخص: در این نوع زاویه دید، راوی معمولاً یکی از اشخاص داستان است و برای شخص دیگر که وی نیز از اشخاص داستان است، اتفاقات گذشته را روایت می‌کند، در این شیوه روایت، از ضمیر تو و شما استفاده می‌شود (گراوند، ۱۳۸۸: ۳۳۰).

سوم شخص: در این نوع زاویه دید، فرد سومی؛ یعنی ضمیر «او» داستان را روایت می‌کند؛ به عبارت دیگر، نویسنده، بیرون از داستان قرار می‌گیرد و اعمال قهرمانان را گزارش می‌کند (مندی‌پور، ۱۳۸۴: ۳۰۶).

بحث زاویه دید در چند سال اخیر، توجه بسیاری از سبک‌شناسان، زبان‌شناسان، ساختارگرایان و... را به خود جلب کرده است که هر یک از این رویکردها نگاه خاصی به این مقوله دارند؛ اما تحقیق حاضر، کار خود را به نگرش روایت‌شناختی، محدود ساخته است. در بستر روایت‌شناسی، زاویه دید به چشم‌انداز روان‌شناختی اشاره دارد که هر داستان از آن چشم‌انداز بیان می‌شود.

راجر فالر^۶ شاید اولین نظریه‌پرداز است که از دیدگاهی زبان‌شناختی به روایت نگرسته است. او چارچوبی به نام «دیدگاه روایی» را مطرح می‌کند. با اعتقاد او: «ماده داستانی را می‌توان ترتیب‌های زمانی

خواننده از سیر زمانی رویدادها و کندی و تندی وقوع آنها در زنجیره‌ای از زمان کسب می‌کند» (فالر، ۱۹۸۶: ۱۲۷). دیدگاه مکانی، «بیانگر موضع راوی داستان» است و دیدگاه روان‌شناختی به معنای «شیوه دخالت آگاهی و شناخت راوی در حوادث داستان است» (سیمپسون، ۱۹۹۳: ۱۱)؛ این به معنای دخالت راوی در گزینش‌های زبانی خاص و چینش آنها در چارچوبی جانبدارانه است؛ شیوه‌ای که باعث ظهور راویان مختلف در سطوح مختلف آگاهی می‌انجامد. «در دیدگاه روان‌شناختی، تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای برای تشخیص انواع مختلف راوی بیان می‌گردد. به عقیده فالر از این دیدگاه‌ها می‌توان برای بررسی و تبیین دیدگاه ایدئولوژیکی استفاده کرد.» (افخمی، ۱۳۸۲: ۵۸).

محوریت در مدل وی دیدگاه در زبان است؛ خواه دیدگاه روان‌شناختی در داستان روایی باشد، خواه دیدگاه ایدئولوژیکی در گزارش خبری مورد نظر باشد. اصلی که در پشت اینها نهفته، این مقدمه منطقی است که یک سبک خاص، نمودار گزینش‌های خاصی از انبوه گزینه‌های موجود در نظام زبانی است. آفریننده متن گفتاری و یا نوشتاری با تدوین سبکی مخصوص، خوانش‌های مورد نظر و روش‌های خاص دیدن چیزها را در اولویت قرار می‌دهد و سایر شیوه‌ها را یا ناچیز جلوه می‌دهد و یا سرکوب می‌کند (همان: ۸). مدل سیمپسون در پی آن است که به شیوه‌ای دقیق و نظام‌یافته انواع روایتگری را بررسی کند که خواننده دقیق در یک سطح هوشیاری، ناگزیر از توجه به آنها است.

مزیت این مدل بر مدل‌های پیشین آن است که می‌توانیم درباره تفاوت‌های بین متون به صورتی

نظام‌مند سخن بگوییم. در مدل سیمپسون به این مسأله پرداخته می‌شود که تا چه اندازه قادر هستیم درباره میزان دستورسازی شیوه‌های روایی اصلی سخن بگوییم (تولان، ۲۰۰۱: ۱۲۶). شیوه‌ای که سیمپسون برای روایتگری برمی‌گزیند بر دو محور، استوار است. محور نخست، تمایز میان اول شخص و سوم شخص است؛ به عبارت بهتر، از دیدگاه سیمپسون، روایت از دو مقوله الف و ب، قابل بررسی و ارزیابی است. روایات مقوله الف، آنهایی هستند که به صورت اول‌شخص و به وسیله شخصیت مشارکت‌کننده (مداخله‌گر) در داستان روایت می‌شوند. براساس انواع وجهیت که به زودی بررسی خواهد شد، هر دو مقوله الف و ب، دارای سه بخش مثبت، منفی و خنثی هستند. ملاک برای بازشناسی روایات مقوله الف مثبت، افعال احساسی و قیود و صفات ارزیابانه است. به روایتی که واجد چنین معیارهایی است اصطلاحاً می‌گویند دارای وجهیت مثبت است؛ یعنی در این‌گونه روایات، نظام‌های امری و تمنایی غالب بوده و در مقابل، نظام‌های معرفتی و ادراکی، سرکوب می‌شوند؛ بنابراین پیدا کردن قیود وجهی شناختی مانند شاید، احتمالاً... و نیز فعل‌های وجهی چون: فرض‌کردن، تصورکردن و قیود وجهی ادراکی مانند به روشنی، آشکارا... غیرممکن است. توضیحات پیشین نشان می‌دهد که مقوله الف منفی، دارای وجهیت‌های معرفتی و ادراکی است و روایات مقوله الف خنثی، آنهایی هستند که هیچ‌گونه وجهیت روایی برجسته‌ای ندارند یعنی راوی، هیچ‌گونه قضاوتی درباره حوادث و شخصیت‌ها ارائه نمی‌دهد.

روایات مقوله ب، تا حدودی پیچیده‌تر هستند. همه آنها چارچوب روایی سوم شخص دارند و توسط

۲. وجهیت

دومین محوری که سیمپسون براساس آن، انواع روایتگری را از هم باز می‌شناسد، بر وجهیت و ارزیابی مبتنی است. در مباحث حوزه زبان‌شناختی، اصطلاح وجهیت، برای ارجاع به ویژگی‌های نگرش زبان به کار رفته و نشانه‌ای قوی بر وجود زاویه دید یا به عبارتی ذهنیت گوینده یا نویسنده است؛ به عبارت بهتر، وجهیت، عموماً عقیده و نگرش گوینده درباره صدق گزاره‌هایی است که با یک جمله بیان می‌شود و به نگرش او به سمت رخداد یا موقعیتی که با یک جمله توصیف می‌شوند نیز بسط می‌یابد. به این علت، وجهیت را می‌توان قسمت عمده‌ای از نقش بینافردی زبان به حساب آورد؛ در واقع وجهیت، تعامل و ارتباط میان مخاطب و گوینده را تأیید می‌کند و آن را می‌پروراند. سیمپسون، وجهیت را به معنای جهت‌گیری ویژه نویسنده نسبت به آنچه می‌گوید معنا می‌کند و بر این باور است که نوع وجهیت غالب در روایت‌ها می‌تواند باعث به وجود آمدن انواع روایت‌ها با نظام وجهی مختلف شود؛ از سویی نویسندگان برای بیان دیدگاه‌های خود، شیوه‌های متفاوتی را اتخاذ می‌کنند بعضی از آنها وجهیت را زیرکانه در آثارشان به کار می‌برند تا نشان دهند رویدادها از نگاه دانای کل بیان نشده‌اند و در آگاهی شخصیت‌های درون داستان اتفاق می‌افتند (سیمپسون، ۱۹۹۳: ۴۷) بررسی نظام‌های وجهی به کار برده شده از سوی راوی، ما را در شناخت این شیوه‌ها یاری می‌کند.

سیمپسون انواع مختلف وجهیت را به دو گرایش وجهیت مثبت و وجهیت منفی تقسیم می‌کند و چهار نوع اصلی نظام وجهی زبان را امری، تمنایی، معرفتی

راوی غیرمشارکت‌کننده غیر قابل رؤیت گفته می‌شوند. روایات مقوله ب، بسته به اینکه آیا رخدادها به بیرون یا درون آگاهی شخصیت یا شخصیت‌های خاصی مربوط باشند به دو حالت تقسیم می‌شوند.

در واقع، درون روایت سوم‌شخص، تقابلی دوگانه ایجاد می‌شود که آیا روایت با زاویه دید راوی خاصی انتخاب می‌شود یا اینکه غیروابسته است؛ به این معنا که آیا روایتگر، وابسته به شخصیتی در درون داستان است و از طریق هوشیاری وی روایت انجام می‌شود و یا اینکه وابسته به هیچ راوی خاصی در درون داستان نیست و بی‌طرفانه به ما گفته می‌شود که آنها یعنی یک یا چند نفری که از بیرون دیده می‌شوند چه کارهایی انجام می‌دهند و چه چیزهایی می‌گویند.

به روایت سوم‌شخص نخست، روایت سوم‌شخص بازتابگر مقوله ب و به گونه غیرشخصی آن، سوم‌شخص روایتگر مقوله ب، گفته می‌شود. مقوله‌های ب بازتابگر و روایتگر، هر کدام سه زیرمقوله دارند و در آنها وجهیت امری و تمنایی، قیود و صفات ارزیابانه و جملات تعمیم‌دهنده وجود دارد و به دلیل اینکه سوم‌شخص بوده و از طریق راوی غیرقابل رؤیت و غیردخیل (البته فقط در حالت ب روایی) نقل می‌شوند با مقوله الف، در تضاد هستند. هر کدام از سه زیرمقوله ب بازتابگر شباهت‌هایی با متضادشان در ب روایتگر و مقوله الف دارند. مقوله ب بازتابگر مثبت، همان نوع از وجهیت را نشان می‌دهد که مقوله های الف مثبت و ب روایتگر نشان می‌دهد. تفاوت اصلی آنها در این است که روایت در مقوله ب بازتابگر یعنی روایت در سوم‌شخص، از طریق آگاهی بازتابگر صورت می‌گیرد.

(برداشتی) و ادراکی می‌داند و به تعریف هر نوع و چگونگی استفاده از آن در تحلیل دیدگاه می‌پردازد:

الف) وجه امری

وجه امری به آنچه باید صورت گیرد یا بهتر است انجام شود اشاره دارد که شامل کارهای اجباری در همه اشکال آن و وظایف و الزامات می‌شود و میان ضعیف‌ترین شکل (من از تو خواهش می‌کنم) تا قوی‌ترین شکل (من به شما دستور می‌دهم) در نوسان است. این نظام، ارتباط زیادی با راهبردهای تعامل اجتماعی دارد (آقاگلزاده، ۱۳۸۷: ۱۴). در وجه امری، مسئولیت و وظیفه، مورد نظر است و نگرش گوینده را به درجه تعهد وی در برابر انجام کار خاصی منعکس می‌کند. مانند: شما باید بروید. شما بهتر است بروید. خواهش می‌کنم بروید. وجه امری از فعل‌های گوناگون به شکل‌های مختلف نیز استنباط می‌شود: رفتن شما بلا مانع است. رفتن شما ممنوع است. مجبورید بروید؛ این مثالها نشان می‌دهد که فعل نهی نیز بیان‌کننده وجه امری است. وجه امری در قرآن کریم، بسامد بالایی دارد که به نمونه‌هایی از آیات قرآنی در این زمینه اشاره می‌شود: در سوره مبارکه بقره، پس از اشاره به داستان نحوه خلقت آدم و اینکه او، بار شناخت آسمان‌ها و زمین را بر عهده گرفت خداوند به ملائکه امر می‌فرماید که به آدم سجده کنند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» (بقره/۳۴) و در آیه بعدی مجدداً چندین بار از وجه امری استفاده می‌کند: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...» (بقره/۳۵) در آیات مذکور فعل‌های «اسجدوا (سجده کنید)، اسکن (ساکن شو)، کُلا

(شما دو نفر بخورید) و لاتقربا (شما دو نفر نزدیک نشوید)» وجه امری دارند.

یا در داستان موسی علیه‌السلام چنین آمده است: وقتی آن حضرت متوجه شد قومش به جای خداوند، گوساله‌ای را عبادت می‌کنند، از کار آنان بسیار عصبانی شد و به ایشان، چنین فرمود که شما با این انتخاب به خود ستم کردید پس: «تُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره/۵۴). در این آیه، فعل‌های «توبوا (توبه کنید) و اقتلوا (بکشید)» دارای وجه امری هستند. خداوند متعال در سوره مبارکه مائده با اشاره به بخش دیگری از داستان موسی علیه‌السلام، از زبان آن حضرت چنین نقل می‌کند که به قوم خویش گفت: اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ... وَلَا تَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ... (مائده/۲۱) در آیات شریفه مذکور، افعال «اذکروا (بیاد بیاورید)، ادخلوا (وارد شوید) و لاترتدوا (برنگردید)» وجهی امری دارند.

ب) وجه تمنایی

وجهیت تمنایی، بسیار به وجهیت امری نزدیک است و به آنچه مورد تمنا، درخواست و خوشایند است اطلاق می‌شود و بین قوی‌ترین و ضعیف‌ترین شکل در نوسان است (آقاگلزاده، ۱۳۸۷: ۱۴). افعال وجهی واژگانی که حاکی از آرزوها و تمناهای گوینده هستند و در مجموع به آنها کلمات احساسی گفته می‌شود در نظام تمنایی در مرکز قرار می‌گیرند: امیدوار بودن، آرزوداشتن، متأسف بودن. مانند آرزو می‌کنم برگردی. امیدوارم برگردی. چقدر خوب می‌شود اگر برگردی. به‌عنوان نمونه، در برخی از داستان‌های قرآنی چنین آمده است:

قوم موسی علیه‌السلام به وی گفتند قبل از اینکه نزد ما بیایی و بعد از اینکه به ما ملحق شدی، آزار و اذیت فراوانی به ما رسید. موسی علیه‌السلام به آنان فرمود: ...عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ... (بقره/۱۲۹).

در آیه مذکور، واژه «عسی» بیانگر امید و آرزو است و این‌گونه معنی می‌شود: امید است که خداوند دشمن شما را از بین ببرد و شما را در زمین جانشین گرداند.

یا در سوره مبارکه مریم، با اشاره به داستان پند و اندرز ابراهیم علیه‌السلام به پدر خویش، از زبان آن حضرت چنین نقل می‌فرمایند که ایشان ضمن تبری از آنچه که به جای خداوند متعال پرستیده می‌شود، فرمود: ...أَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (مریم/۴۸). در آیه فوق نیز، کلمه «عسی» بیانگر امید و آرزو است و این‌گونه معنی می‌شود: امیدوارم که چون او را بخوانم مرا از درگاه لطفش محروم نگرداند.

ج) وجه معرفتی یا برداشتی

این نوع، مهم‌ترین نظام با توجه به تحلیل دیدگاه داستان است؛ چرا که به طور مستقیم در بردارنده قطعیت یا عدم قطعیت (اعتماد یا عدم اعتماد) گوینده نسبت به صدق گزاره‌های بیان شده است (سیمپسون، ۱۹۹۳: ۴۸). این نوع وجه نیز بین قوی‌ترین و ضعیف‌ترین شکل در نوسان است، مانند: این موضوع می‌تواند حقیقت داشته باشد. این موضوع ممکن است حقیقت داشته باشد. این موضوع قطعاً حقیقت دارد. از موارد دیگری که در این مقوله کاربرد دارد عبارتند از: با اطمینان، با قاطعیت، مشخصاً، احتمالاً، یقیناً، فرضاً،

مردد، شاید، به طور موثق، فکرکردن، فرض کردن، معتقد بودن، شک داشتن. به نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم در این باره، اشاره می‌شود. واژه‌های «إِنْ و إِنَّمَا» همواره بیانگر قطعیت انجام کار یا حتمی بودن یک واقعیتی است و این‌گونه ترجمه می‌گردد:

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (مریم/۴۴) یقیناً شیطان، نسبت به خداوند، عصیانگر بود.

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (مائده/۲۷) فقط خداوند از پرهیزگاران می‌پذیرد.

إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (مریم/۴۷) به طور حتم، خداوند با من، مهربان است.

د) وجه ادراکی

این نوع وجهیت، زیرمجموعه معرفتی شناخته می‌شود و تفاوت آنها به درجه تعهدشان به صدق گزاره پیش‌بینی شده با ارجاع به ادراک‌های انسان، به ویژه ادراک دیداری است. مانند به روشنی، آشکارا، به وضوح، به نظر می‌رسد (آقاگلزاده، ۱۳۸۷: ۱۵): واضح است که موضوع حقیقت دارد. به نظر می‌رسد موضوع حقیقت دارد. در این خصوص، به نمونه‌هایی، اشاره می‌شود:

بخشی از آیات سوره مبارکه اعراف، به داستان حضرت نوح اشاره دارد که آن حضرت همواره قومش را از عذاب الهی بیم می‌داد ولی آنان در پاسخ گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (اعراف/۶۰) ما به وضوح، شما را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

بخش دیگری از همین سوره مبارکه به داستان حضرت موسی علیه‌السلام اشاره دارد. زمانی که ساحران متوجه حقانیت موسی و دعوت او شدند و سجده‌کنان به خدا ایمان آوردند، فرعون به آنان چنین

گفت: ... إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْوُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا (اعراف/۱۲۳) به وضوح، مشخص است که شما از قبل در این زمینه توطئه کردید تا اهالی را از شهر، بیرون کنید.

قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ... (مریم/۴۶)

بلاغت آیه مذکور در این است که سؤال مطرح در آن، در واقع تأیید عقیده و نظر پدر ابراهیم علیه السلام است. (ای ابراهیم! آیا تو می خواهی مرا از خدایانم روی گردان کنی؟) یعنی واضح است که تو چنین نیتی دارد و برداشت من از حرف های تو این است که قصد داری مرا از خدایانم روی گردان کنی. قسمت دوم آیه، تأییدی بر این مدعا است. (آشکارا مشخص است که قصد تو این است و اگر از این کار، دست برداری سنگسارت می کنم).

سیمپسون استدلال می کند که چهار نظام وجهی گفته شده: نظام وجهی امری، تمنایی (وجهیت های مثبت) و معرفت شناختی و ادراکی (وجهیت های منفی) که دیدگاه غیرمقوله ای و شخصی را از دیدگاه غیرشخصی و مقوله ای جدا می کنند، خود پراکندگی ناهمسانی را نشان می دهند. یعنی برخی وجهیت ها بر مقولات خاصی منطبق یا دست کم حاکم هستند.

بررسی داستان یوسف علیه السلام براساس مدل سیمپسون

۱. راوی: سیمپسون با بازبینی و گسترش طرح فالر، طرحی پیشنهاد می کند و در آن، به انواع دخالت راویان مختلف در اطلاعات روایت شده می پردازد. طرح سیمپسون قصد دارد به صورت نظام یافته، انواع مختلف

روایتگری را بررسی کند که خواننده دقیق، در یک سطح هوشیاری، ناگزیر از توجه به آنهاست (تولان، ۲۰۰۱: ۱۲۶). دقت در داستان یوسف علیه السلام نشان می دهد که انواع روایتگری آن براساس مدل پیشنهادی سیمپسون، مطابقت دارد:

راوی نوع ب، یعنی سوم شخص در حالت روایی در حالت کلی، از بین سه شیوه اصلی روایتگری سیمپسون، راوی در این داستان، سوم شخص در حالت روایی است. راوی از دور به مثابه دانای کل، داستان را روایت می کند و به تحلیل هویت شخصی افراد، خصوصیات روحی و خلقی و ویژگی های فکری آنها گاه به طور مستقیم و گاه به طور غیرمستقیم می پردازد؛ در واقع، استفاده از راوی نوع ب، یعنی سوم شخص در حالت روایی برای خلق زیبایی، بازتاب یک موقعیت رئال و فرستادن نوعی پیام است. برای مثال در ابتدای داستان، راوی بی طرفانه، پس از اینکه رؤیای یوسف علیه السلام را نقل می کند، کینه و حسادت برادران یوسف علیه السلام نسبت به او را به خواننده گزارش می دهد:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (يوسف/۴).
«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (يوسف/۵). (یاد کن) زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می کنند. (بعقوب گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن زیرا آنان بر تو حسد می برند و قطعاً برای تو نیرنگی می اندیشند و

(۳۳۴/۶).

در روایتی که طبری از عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل کرده می‌گوید: ابتدای وحی بر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از رؤیای صادقانه شروع شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۱۶۱/۳۰).

اینکه یوسف علیه‌السلام در خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه به او سجده می‌کنند در حالی که او یازده برادر دارد این ستارگان به برادران او و خورشید و ماه به پدر و مادر او و سجده به تواضع آنان در مقابل او و اینکه تحت امر او درآمدند، تفسیر شده است. (فخررازی، ۱۴۱۱: ۸۶/۱۸؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹هـ: ۳۴۱/۵).

گرگ، نشانه و سمبلی از خود برادران یوسف علیه‌السلام است. صفی‌علیشاه در کتاب خود تفسیر صفی، برادران را نماد گرگ و یوسف را نماد علم و عقل دانسته که به سرزمین مصر، یعنی سرزمین عشق می‌رود. (صفی‌علیشاه، ۱۳۵۶: ۳۵۲-۳۵۸).

نمونه دیگر از این حالت روایی:

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (یوسف / ۵۸) و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند [او] آنان را شناخت ولی آنان او را نشناختند.

به اعتقاد بسیاری از مفسران، علت این عدم شناخت در چند امر است: نخست آنکه برادران یوسف علیه‌السلام، اهل جفاکاری و معصیت بودند و همین جفا، حجاب آنان شد و دیده شناخت و معرفت آنان را تاریک کرد. (طوسی، ۱۳۵۶: ۸۷؛ معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۶۰۴؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۲۰: ۱۸؛ جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۱۳۵).

شیطان آنان را تحریک خواهد کرد که نیرنگ خود را به کار بندند؛ چراکه شیطان، برای آدمی دشمنی آشکار است).

علاوه بر این، چند بار افتخار آنان را به «عصبه» که بر غرورشان دلالت دارد به خواننده اطلاع می‌دهد:

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف / ۸)
 (هنگامی که برادران یوسف درصدد توطئه برآمدند و با یکدیگر گفتند: همه می‌دانیم یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در صورتی که ما گروهی نیرومندیم و همه کارهای پدر به دست ما انجام می‌شود. قطعاً پدرمان در برتری دادن آن دو بر ما، در خطایی آشکار است).

«قَالُوا لئن أكله الذئبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إنا إِذَا لَخْسِرُونَ» (یوسف / ۱۴) (اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما گروهی نیرومندیم قطعاً زیانکار خواهیم بود)

اما درخصوص، آیات مذکور، چند نکته در تفاسیر مختلف قرآن کریم، قابل توجه و تأمل است:

مفسر کشف الأرواح، خواب یوسف علیه‌السلام را از نوع بشارت‌های الهی به انبیاء می‌داند که نصیب یوسف شده است و از آینده روشن او خبر می‌دهد (جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۳) و تعبیر خواب پادشاه به وسیله یوسف علیه‌السلام، از نوع عنایات الهی دانسته می‌شود که در پی تحمل سختی‌های راه سلوک نصیب او گردیده است (همان: ۸۴).

مفسر مخزن العرفان در تفسیر قرآن نیز معتقد است که: «رؤیای یوسف، از نوع رؤیاهای صادقانه‌ای است که یک جزء از نبوت است.» (امین، ۱۳۶۱: ۱۳۶۱).

استفاده از فعل‌های ماضی که بیان‌کننده راوی نوع ب، یعنی سوم شخص، در حالت روایی هستند، در آیات مذکور، موج می‌زند. فعل‌هایی مانند: «قال، رأیت، رأیتهم، قالوا، جاء، دخلوا و عرفهم».

سوم شخص مداخله‌گر

همان‌طور که اشاره شد از دیدگاه سیمپسون، روایات مقوله ب، قسمت‌هایی از داستان است که توسط سوم شخص غیرمشارکت‌کننده، غیرجسمیت یافته و غیرقابل رؤیت بیان می‌شود. نکته قابل تأمل در داستان یوسف علیه‌السلام این است که گاهی اوقات، راوی سوم شخص، بنا به ضرورت در داستان، مشارکت و طرفداری خود را اعلام می‌دارد؛ یعنی هر جا که لازم بوده، راوی (خداوند متعال) با تجلی فاعلی خود در این داستان، تأثیر فراوانی در سیر داستان و واکنش شخصیت‌های آن ایجاد می‌کند. شدت این تأثیر و اهمیت اطاعت یا مخالفت شخصیت‌های داستان با تجلی فاعلی خداوند به حدی است که ابعاد متفاوت شخصیت‌های داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و به‌عنوان راوی، نه تنها در عمل داستانی دخالت می‌کند بلکه به‌عنوان یک عنصر غیبی، در ایجاد حوادث و نتیجه داستان و پیروز کردن قهرمان اصلی نقش اساسی دارد. به‌عنوان نمونه، پس از اینکه خداوند متعال، داستان فروش یوسف علیه‌السلام و مصائبی که برادرانش، برای او علیه‌السلام به وجود آوردند را روایت می‌کند، در ادامه چنین می‌فرماید که با وجود تمامی این مشکلات، تقدیر خداوند متعال، بر این بود که یوسف به دست عزیز مصر، خریداری شود و به این وسیله، یوسف به مکتب و قدرت فراوان دست یابد و

علاوه بر آن به تعبیر رؤیاها آگاهی یابد: ...وَكَذَلِكَ مَكَّنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ... (یوسف/۲۱) و در ادامه، راوی داستان (خداوند)، تأثیر دخالت خود را در سرنوشت شخصیت اصلی داستان، حتمی و غیرقابل پیشگیری می‌داند: ...وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ... (یوسف/۲۱).

براساس تفسیر معین‌الدین فراهی: «چون عزیز مصر، زلیخا را وصیت به اکرام یوسف نمود که «اکرمی مثنویه» زلیخا نزول یوسف را در هیچ منزلی گرمی‌تر از دل خود ندید؛ لاجرم در آن مقامش فرود آورده به خدمتکاری او کمر بست.» (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۳۳۴).

به اعتقاد فخر رازی، منظور از «اکرمی مثنویه»، یعنی جایگاه او نزد تو باید بزرگ باشد (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۱۰۹/۱۸).

درخصوص بخش دوم آیه، بعضی مفسران معتقدند که این تمکین برای دو نتیجه است: «یکی او را تمکین دادیم تا اینکه عدالت را به پای دارد و امور مردم را تدبیر نماید و دیگر آنکه معانی کتاب‌های خدا و احکام آن را بداند و نیز بداند تعبیر خواب‌هایی را که امور آینده را می‌نمایند تا اینکه مستعد گردد و به تدبیر امور مشغول شود و به اصلاح آن پیش از رسیدن وقت آن اقدام نماید.» (امین، ۱۳۶۱: ۳۵۵/۶).

در این داستان، مجدداً راوی مداخله‌گر به فریاد قهرمان داستان می‌رسد و در جریان توطئه زلیخا برای او، وی را از مکر او نجات می‌دهد؛ زیرا اخلاص یوسف علیه‌السلام باعث شد تا تقدیر خداوند بر این تعلق گیرد که از زشتی و فحشا، مصون بماند:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
 الْمُخْلِصِينَ» (یوسف/۲۴) (آن زن آهنگ یوسف کرد تا
 از او کام بگیرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را
 ندیده بود آهنگ آن زن می‌کرد. بدین سان برهان خود
 را به او نمایاندم تا گناه و کار زشت را از او باز
 گردانیم زیرا او از بندگان ما بود که برای ما خالص
 گشته بود.)

و در ادامه داستان، بار دیگر به صراحت، دخالت
 راوی را در تغییر سرنوشت شخصیت اصلی داستان
 می‌بینیم. زمانی که یوسف علیه السلام از خداوند متعال
 می‌خواهد او را از مکر زنان در امان بدارد، راوی
 (خداوند متعال)، دخالت خویش را در جریان داستان،
 این‌گونه بیان می‌دارد: فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ
 كَيْدَهُنَّ... (یوسف/۳۴) (پس پروردگارش [دعای] او را
 اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید...).

درخصوص، تمایل یوسف به زندانی شدن، در
 مقابل درخواستی که از او می‌شود، تفسیرهای زیبایی
 صورت گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:
 «زندان، نماد خلوت و تنهایی و وحدت است. رفتن
 یوسف به زندان، مظهر بریدن از تمام خواهش‌های
 نفسانی و لذاتی (زلیخا و...) است که در اطرافش هستند
 و او می‌خواهد با رفتن به زندان از آنها دل ببرد؛ یعنی
 بریدن از کثرت و رسیدن به وحدت» (ابن عربی، ۱۳۶۸:
 ۳۲۱/۱).

«اینکه یوسف درخواست زندان را از خدای
 خود دارد، برای این است که می‌خواهد قبل از مرگ
 حقیقی، با مرگ اختیاری، صفات ناپسندی را که ممکن
 است از جانب زلیخای دنیا نصیبش شده باشد، در
 زندان از بین ببرد» (بروسوی، بی تا: ۲۴۵/۴).

دلیل زندانی شدن یوسف در یک برداشت
 عرفانی، آن است که یوسف در مقام اختیار بوده و
 اختیار، مقرون اختیار است. (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴:
 ۴۹۵) در تفسیر جامع‌الستین هم همین تأویل به کار
 رفته است: «یوسف، زندان اختیار کرد تا آن تن خود را
 قرین محنت بسیار کرد.» (طوسی، ۱۳۵۶: ۳۶۹).
 میبیدی نیز در تفسیر کشف‌الأسرار، در عباراتی مشابه،
 رابطه‌ای مستقیم بین اختیار و اختیار قایل شده است.
 (میبیدی، ۱۳۵۷: ۷۰/۵).

و در جایی دیگر، یاریگری (مداخله) خود را در
 حق شخصیت اصلی داستان، این‌گونه بیان می‌کند:
 زمانی که یوسف علیه السلام به دنبال راه‌حلی برای ننگه
 داشتن بردارش (بنیامین) نزد خود بود، خداوند متعال
 به وی چنین الهام فرمودند که جام گمشده را در بار
 بردارش قرار دهد و برای بازرسی ابتدا از بارهای
 برادرانش شروع کند تا کسی شک نکند، یوسف این کار
 را انجام داد و وقتی به بنیامین رسید، آن جام را در بار
 او یافت و خداوند یاریگری خویش را این‌گونه روایت
 می‌فرماید:

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ
 الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ... (یوسف/۷۶) (این‌گونه به
 یوسف شیوه آموختیم (چراکه) او در آیین پادشاه
 نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند مگر اینکه خدا
 بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید).

تغییر زاویه دید از حالت ب روایی، به حالت ب
 بازتابگر
 یکی از معیارها برای بازشناسی حالت ب (حالت روایی
 مثبت)، آن است که داستان یا بخشی از آن، باید از

جایگاهی خارج از آگاهی شخصیت‌های داستان، روایت شود. این «بیرون بودگی»، اغلب به شیوه زاویه دید متغیر، سر و کار پیدا می‌کند:

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ
الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
(یوسف/۱۵) و ما به او وحی کردیم که حتماً آنان را از
این کارشان که زمینه عزت و شکوه توست باخبر
خواهیم کرد ولی آنان این حقیقت را درک نمی‌کنند.

در آیه بالا، زاویه دید از حالت ب روایی، به حالت ب بازتابگر، تغییر پیدا کرده است؛ به این ترتیب که بخش اول آیه: «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ» (هنگامی که یوسف را با خود بردند، همگی بر آن شدند تا او را به قعر چاه درافکنند) حالت ب روایی است که داستان از طریق راوی سوم شخص، صرفاً روایت می‌شود و در بخش دوم، بنا به ضرورت، راوی وارد داستان می‌شود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یوسف/۱۵) (و ما به او وحی کردیم که حتماً آنان را از این کارشان که زمینه عزت و شکوه توست با خبر خواهیم کرد ولی آنان این حقیقت را درک نمی‌کنند). راوی، از طریق روحیه‌دادن به شخصیت اصلی داستان (یوسف)، دخالت خود را در تغییر مسیر داستان، نشان می‌دهد و به اصطلاح، روایت به حالت ب بازتابگر، تغییر پیدا می‌کند.

در حالت ب روایی مثبت، گاهی اوقات، راوی وارد ذهن شخصیت شده و ضمن بازتاب افکار او، مداخله خود را نیز نشان می‌دهد و این مسأله از جمله، تفاوت‌های اصلی ب بازتابگر با ب حالت روایی است که روایت در ب بازتابگر، تحت تأثیر مداخله راوی صورت می‌گیرد. از جمله:

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا
وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
(یوسف/۶۸).

در آیه مذکور، نوع روایت از ب روایی به روایت نوع ب بازتابگر تغییر می‌یابد؛ زیرا در بخش اول آیه، راوی صرفاً به چگونگی ورود برادران یوسف از دروازه‌های مختلف، براساس سفارش حضرت یعقوب، اشاره می‌کند: «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»؛ اما پس از آن، راوی در روایت مداخله می‌نماید تا نشان دهد دستورات و سفارشات برخی از شخصیت‌های داستان کاملاً از علم لدنی سرچشمه می‌گیرد و در واقع خود راوی، هدایتگر آنها است: «...وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ...».

براساس برخی از تفاسیر، تنها اثر ورود از چند دروازه، حفظ برادران یوسف از چشم‌زخم و رسیدن آنان، به‌خصوص بنیامین به یوسف علیه‌السلام بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت (قرائتی، ۱۳۷۹: ۷۹).

تفسیری که علامه طباطبایی از این آیه، ارائه داده‌اند به خوبی بیانگر روایت نوع ب بازتابگر (مداخله‌کننده) است: «اینکه فرمود: (ما کان یغنی عنهم من الله من شیء) معنایش این است که یعقوب و یا آن وسیله‌ای که اتخاذ کرد به هیچ وجه نمی‌تواند فرزندان را بی‌نیاز از خدا بسازد و آنچه را که خداوند قضایش را رانده که دو تن از ایشان از جمعشان جدا شوند دفع نمی‌کند و سرانجام همان که خدا مقدر کرده بود تحقق یافت، یکی از ایشان بازداشت شد و یکی دیگر که برادر بزرگتر ایشان بود ماندگار مصر شد.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۵/۱۱).

یوسف علیه‌السلام و آن مرتبه قدس و درجه نبوت و توکل و بردباری او ظاهر می‌گردد.» (امین، ۱۳۶۱: ۳۸۸/۶).

۲. دیدگاه مکانی

از لحاظ مکانی، از میان چهار دیدگاه مکانی راوی سیمپسون یعنی دید ایستا، دید متحرک (متغیر)، دید متوالی (جزئی) و دید کلی، مورد اخیر آن که به «دید پرنده‌وار» نیز مشهور است (سیمپسون، ۱۹۹۳: ۱۳-۲۱)، با داستان یوسف علیه‌السلام مطابقت دارد یعنی راوی، هوشمندانه ناظر تمامی صحنه‌ها است؛ اما در هر جایی که اقتضا کند، زاویه دوربین از منظر شخصیت‌ها کانون‌سازی می‌شود. همان‌طور که ذکر شد کانون‌سازی، انتخاب کانون دید است و تفاوت آن با زاویه دید این است که در مطالعات دیدگاه، بیشتر راوی، مرکز توجه است ولی در مطالعات کانون‌سازی هر کدام از شخصیت‌ها را همپای راوی، بیننده‌ای خاص از داستان به حساب می‌آوریم که ادراک و دریچه‌ای تقریباً همسنگ دریچه راوی به دنیای داستانی و قضایای آن می‌گشاید. مانند:

جریان خواب دیدن یوسف علیه‌السلام: «يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف/۴) و تعبیر این رؤیا توسط یعقوب علیه‌السلام: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (یوسف/۶).

برعهده گرفتن قضاوت در مورد بی‌گناهی یا خطاکاری یوسف علیه‌السلام توسط عزیز مصر: «فَلَمَّا

همان‌طور که اشاره گردید، در حالت ب روایی مثبت، گاهی اوقات، راوی وارد ذهن شخصیت شده و افکار او را بازتاب می‌دهد: زمانی که جام عزیز مصر را از توشه بنیامین، بیرون آوردند، برادرانش گفتند که اگر بنیامین، دزدی کرده، چیز عجیبی نیست، زیرا قبل از او هم برادر دیگرش، یوسف، دزدی کرده بود: «قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» (یوسف/۷۷) در ادامه آیه، راوی از باطن یوسف خبر می‌دهد که یوسف، ادعای کذب آنان را در دل خود، پنهان داشت و آن را بر ایشان، آشکار نکرد: «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ...» (یوسف/۷۷).

سیمپسون معتقد است با بررسی نوع دیدگاه راوی به کارگرفته شده در متن داستان، می‌توان به تحلیلی از دیدگاه ایدئولوژی نویسنده نیز رسید. پیام داستان و ایدئولوژی راوی در جای جای این داستان، توسط شخصیت اصلی آن یعنی یوسف علیه‌السلام بیان می‌شود. به برخی از این موارد اشاره می‌گردد: اینکه خداوند متعال، ستمگران را رستگار نخواهد کرد: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف/۲۳)، اینکه اگر عنایت خداوند نبود، یوسف به طرف زنان، تمایل پیدا می‌کرد: «...وَالْإِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف/۳۳)، اینکه اگر ترحم خداوند نباشد، نفس انسان، بسیار امرکننده به بدی است: «وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف/۵۳).

در آیه اخیر، «ظاهراً در اینجا حضرت یوسف علیه‌السلام خواسته در مقام شکرگزاری، اظهار کوچکی و حقارت نفس خود و کرم و بخشش پروردگار خود را بنماید... از اینجا تا اندازه‌ای از آن مقام بلند حضرت

داستان از طریق آنها، پنجره‌ای از وقوع حوادث در آن دنیا را بر روی خوانندگان گشوده است (همان: ۱۵). عامل زمان در جمله که نشان‌دهنده میزان فاصله‌گوینده با موضوع است، متغیر مهمی در بررسی میزان واقع‌گرایی متن به شمار می‌رود. راوی در ابتدای داستان نشان می‌دهد که بر خلاف مخاطب (پیامبر صلی الله علیه واله وسلم)، به هر زمان و مکانی مشرف است: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (یوسف/۳).

سپس با آوردن انواع فعل‌های ماضی، او را به گذشته‌های بسیار دور می‌برد: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ... (یوسف/۴)، قَالَ يَا بَنِيَّ لَأَقْتَصِصَنَّ رُؤْيَاكَ... (یوسف/۵)، إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا... (یوسف/۸)، اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا... (یوسف/۹)، قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَأَقْتُلَنَّكَ يُوسُفَ... (یوسف/۱۰)، قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَأَ تَأْتِنَا عَلَىٰ يُوسُفَ... (یوسف/۱۱)، قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي... (یوسف/۱۳)، فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ... (یوسف/۱۵).

پس از این مقدمه‌چینی، با آوردن این آیه، خود را کاملاً آگاه به زمان و مکان حادثه دانسته و با شخصیت اصلی داستان هم‌کلام می‌شود: ...وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (یوسف/۱۵)، پس از آن، دوباره به زمان گذشته برمی‌گردد: وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (یوسف/۱۶) و در پایان داستان، مجدداً به زمان حال برمی‌گردد و با مخاطب خود، هم‌کلام می‌شود: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (یوسف/۱۰۲).

رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ إِنَّ كَيْدَكُنْ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أُعْرِضْ عَنْ هَذَا... (یوسف/۲۹-۲۸).

تعبیر خواب آن دو زندانی و نیز عزیز مصر توسط یوسف علیه‌السلام: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْئَلُنِي رَبُّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ...» (یوسف/۴۱).

پنهان کردن ظرف عزیز مصر در توشه بنیامین: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدَّنٌ أَيْتَهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰).

البته خود این امر، باعث ایجاد بسیاری از حوادث داستان می‌شود از جمله، آشنایی بنیامین و سایر برادران با یوسف: «قَالُوا أَتَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» (یوسف/۹۰) روشن شدن چشم پدر با پیراهن یوسف: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا» (یوسف/۹۶) و پس از آن جمع شدن پدر و مادر و برادران یوسف در کنار آن حضرت و تحقق رؤیای او. «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف/۱۰۰).

۳. دیدگاه زمانی

در دیدگاه سیمپسون، برای نشان دادن زمان در جمله، علاوه بر بررسی زمان روایت به شیوه ساختاری، با بررسی زمان دستوری جمله‌ها نیز، دیدگاه زمانی روایت و میزان دوری و نزدیکی راوی از حوادث داستان تبیین می‌شود. بررسی زمان و مکان روایت به شیوه زبان‌شناختی، ما را وارد دنیایی می‌کند که راوی

وجهیت

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا... (یوسف/ ۲۹) ای یوسف از این
[پیشامد] روی بگردان...

يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسُّوا مِنْ يُونُسَ وَأَخِيهِ وَلَا
تَيْسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ... (یوسف/ ۸۷) ای پسران من بروید
و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا
نومید مباحشید...

فعل‌های وجهی

فعل‌های وجهی واژگانی هستند که حاکی از میل و
آرزوی گوینده‌اند و در مجموع به آنها کلمات احساسی
گفته می‌شود. مانند: امیدوار بودن، آرزو داشتن،
تأسف خوردن. این افعال که اصل و اساس نظام تمنایی
هستند، حضور گسترده‌ای در این سوره مبارکه دارد، از
جمله:

زمانی که عزیز مصر، یوسف را از مالک
خریداری کرد به همسرش گفت او را گرامی بدار، به
این امید که به حال ما سودی بخشد یا او را به فرزندی
اختیار کنیم: «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...»
(یوسف/ ۲۱).

یا در جایی دیگر، زمانی که برادران حضرت
یوسف، جریان بنیامین را برای یعقوب علیه السلام
تعریف می‌کنند او صبر پیشه می‌کند به این امید که
خداوند دوباره آنها را به وی بازگرداند: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»
عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا... (یوسف/ ۸۳).

در آیات مذکور، فعل «عسی»، به معنی امیدوار
بودن است.

وقتی خدمتگزار عزیز مصر، نزد یوسف که در
زندان بود، می‌رود و از او تعبیر خواب عزیز مصر را
درخواست می‌کند، امیدوار است با تعبیر آن، توسط

براساس الگوی سیمپسون، صرف نظر از اینکه کدام یک
از راویان، روایت را ذکر کنند، راوی می‌تواند دیدگاهی
منفی، مثبت یا خنثی درباره آنچه می‌گوید اتخاذ کند.
همان‌طور که ذکر شد، نظام‌های وجهی تمنایی و امری
نشان‌دهنده دیدگاه مثبت و نظام‌های معرفتی و ادراکی
نشان‌دهنده دیدگاه منفی و عدم وجود این نظام‌ها
نشان‌دهنده دیدگاه خنثی است. وجه غالب به کار رفته
در داستان یوسف علیه السلام، وجه مثبت است. استفاده
از فعل‌های امری، قیود تمنایی، جملات بیان‌کننده عقیده
و تعمیم‌دهنده، قیود و صفات ارزیابانه، اثبات‌کننده این
مطلب است. در داستان مذکور، ابزار زبان‌شناختی به
کار رفته در این وجه عبارتند از:

فعل‌های امری

در داستان یوسف علیه السلام، فعل‌های امر و نیز نهی که
خود به گونه‌ای امری، است از بسامد بالایی
برخوردارند. به عنوان نمونه:

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ... (یوسف/ ۵)
(یعقوب) گفت ای پسرک من خوابت را حکایت مکن...
اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا... (یوسف/ ۹)
(یکی گفت) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی
بیندازید...

لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ
الْجُبِّ... (یوسف/ ۱۰) گوینده‌ای از میان آنان گفت
یوسف را مکشید اگر کاری می‌کنید او را در نهان‌خانه
چاه بیفکنید...

...أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا (یوسف/ ۱۲) فردا او را با ما
بفرست...

در مواقعی که فعل امر میان دو نفر هم‌رتبه بیان می‌شود از حالت امری خارج شده و معنی التماس به خود می‌گیرد (هاشمی، ۱۳۸۰: ۶۲)، مانند: وَقَالَ لِلذِّي ظَنُّهُ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ... (یوسف/۴۲)؛ و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور...

بنابراین این‌گونه فعل‌ها، وجه تمنایی داشته و به تبع آن دارای وجهیت، مثبت هستند.

جملات تعمیم‌دهنده

در این بخش، آیاتی قرار می‌گیرند که بیانگر مشارکت و یا نظر و عقیده گروهی و یا داخل شدن چند نفر در حکمی است:

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (یوسف/۶) در این آیه، یعقوب علیه‌السلام با بیان این مطلب که خداوند نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام کرد همان‌طور که پیش از این، آن را بر اجداد تو، ابراهیم و اسحاق، تمام کرد؛ همگی آنان در یک حکم وارد می‌کند و آن، اتمام نعمت بر تمامی این خاندان است.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (یوسف/۱۱) در آیه مذکور، عبارت «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ»، بیانگر این است که همگی، خیرخواه یوسف هستند. یا آیه: «أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ وَ...» (یوسف/۱۵) نشان می‌دهد که همگی، با هم به این توافق دست یافتند که یوسف را به چاه بیندازند.

و نیز همگی آنان، بر سر قیمت ناچیزی برای

یوسف، سرگردانی حاکم از بین برود: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» (یوسف/۴۶).

در جایی دیگر، زمانی که یوسف به غلامان خود گفت سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی‌گردند آن را باز یابند امید که آنان مجدداً بازگردند: «إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ آلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (یوسف/۶۲).

در دو آیه فوق، واژه «لعل»، به معنی امیدوار بودن است.

یا در اواخر داستان، وقتی خبر گروگان شدن بنیامین به یعقوب علیه‌السلام می‌رسد از پسرانش روی گردان شده و با اندوه تمام، مجدداً تأسف خود را بر یوسف علیه‌السلام بازگو می‌کند، تأسف شدیدی که به نابینایی وی منتهی می‌شود: تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفًا عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ (یوسف/۸۴).

نکته قابل تأمل در مورد داستان یوسف علیه‌السلام این است که فصاحت و بلاغت تامی که در این سوره مبارکه به کار برده شده، از چند لحاظ قابل تأمل است. یکی اینکه همیشه فعل امر، نشانه دستوری نیست و معانی مختلفی را به خود می‌گیرد، از جمله دعایی و آن زمانی است که امر، از مرتبه پایین به بالا باشد، به‌عنوان نمونه، یوسف خطاب به خداوند متعال می‌گوید: «رَبِّ... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف/۱۰۱) پروردگارا!... مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

که در اینجا افعال امری «توفنی و ألحقتنی»، حاکی از میل و آرزوی شخصیت اصلی داستان است. یا

یوسف، به توافق رسیدند: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (یوسف/۲۰).

میبیدی در تفسیر این آیه می‌گوید: «اگر آنچه در یوسف تعبیه بود از عصمت و حقایق قربت و لطایف علوم و حکمت، بر برادران کشف شدی، نه او را به بهای بخش فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی» (میبیدی، ۱۳۵۷: ۴۲/۵).

و یا در آیه: «...وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۲۱)، عبارت «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، عبارتی تعمیم‌دهنده است.

و نیز یعقوب علیه‌السلام با این بیان که: «...بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (یوسف/۸۳) بیان می‌کند که نفس شما امری نادرست را برای همه شما آراسته است.

جملات بیان‌کننده عقیده

در این داستان، با عبارت‌های متعددی مواجه می‌شویم که بیان‌کننده عقاید شخصیت‌های اصلی داستان است، به‌عنوان نمونه:

...إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یوسف/۵)
...به راستی شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.

...إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (یوسف/۶) ...در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است.

...قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (یوسف/۲۳) ...گفت بیا که از آن توام [یوسف]

گفت پناه بر خدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (یوسف/۳۹) ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟!

...أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (یوسف/۵۲) ...و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (یوسف/۵۳) و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند مگر کسی را که خدا رحم کند زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است.

...فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف/۶۴) ... پس خدا بهترین نگهدارنده است و اوست مهربان‌ترین مهربانان.

...إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (یوسف/۸۷) ...زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت‌خدا نومید نمی‌شود.

قیود و صفات ارزیاپانه

براساس الگوی سیمپسون، قیود و صفات ارزیاپانه، بسامد بالایی را در داستان مذکور به خود اختصاص داده‌اند که به برخی از این موارد، اشاره می‌شود:

وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْحَاقَ إِنْ رَبِّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (یوسف/۶)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (یوسف/۱۵).

به اعتقاد فخر رازی در این آیه، منظور از وحی، نبوت است هر چند در این زمینه دو نقل قول در مورد سن حضرت یوسف علیه‌السلام وجود دارد یکی اینکه بعضی‌ها معتقدند او در این زمان به سن بلوغ رسیده و چهارده سال داشته است و برخی دیگر معتقدند او

...نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ
(یوسف/۷۶) ... درجات کسانی را که بخواهیم بالا
می‌بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است. (برای
اطلاع بیشتر: (یوسف / ۳۸، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۰)).

کلمات احساسی و افعال گزارشی
کلمات احساسی و افعال گزارشی که گزارشگر افکار،
ادراکات و واکنش‌ها هستند، مانند:
«وَجَاءَ وَ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (یوسف/۱۶) و
شامگاهان گریان نزد پدر خود [باز] آمدند.

«وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا
عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»
(یوسف/۳۰) و [دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند زن
عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطر خواه او
شده است به راستی ما او را در گمراهی آشکاری
می‌بینیم.

«وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ
هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف/۳۱) و [از شدت هیجان]
دست‌های خود را بریدند و گفتند منزّه است خدا این
بشر نیست این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.

و یا کلمات حزن، خوف، شکوی و بث که در
این داستان برای تحقق ترس و اندوه، به کار برده شده
است و بر وجهیت مثبت داستان یوسف علیه‌السلام
صحه می‌گذارد.

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ
الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (یوسف/۱۳) گفت اینکه او را
ببرید سخت مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم از او
غافل شوید و گرگ او را بخورد.

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفًا عَلَيَّ يَوْسُفَ وَابْتِئْتِ

کودک بود ولی خداوند متعال، عقل او را تکمیل نمود،
همان‌طور که درخصوص حضرت عیسی علیه‌السلام این
کار را برای قبول نبوت کرد. (فخررازی، ۱۴۱۱:
۹۹/۱۸).

و یکی دیگر از مفسران می‌نویسد: «در واقع، این
وحی، الهامی به قلب یوسف علیه‌السلام بود برای اینکه
بداند تنها نیست و حافظ و نگهداری دارد و نور امید بر
قلب او پاشید و ظلمات یأس و ناامیدی را از روح و
جان او بیرون کرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۴۰۷).

آلوسی از قول مجاهد نقل کرده است: این نوعی
الهام بر قلب یوسف علیه‌السلام بود (آلوسی، ۱۴۱۵:
۳۸۹/۶).

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ (یوسف/۲۲).

در سه آیه مذکور، یعنی به تدریج، نعمتش را بر
آنان تکمیل و به تدریج آنان را از اشتباهی که مرتکب
شده‌اند، باخبر و به مرور زمان، به یوسف، علم و
حکمت آموختیم.

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ
يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (یوسف/۲۵) آن زن گفت کیفر
کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه
زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود.

إِنْ كِيدُكُنْ عَظِيمٌ (یوسف/۲۸) همانا نیرنگ شما
زنان، بزرگ است.

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ (یوسف/۳۱) پس چون [زنان]
او را دیدند وی را بس شگرف یافتند.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ
(یوسف/۳۳) (یوسف) گفت پروردگارا زندان برای من
دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.

و نتیجه رسیدیم که یوسف، نزد پدرمان، محبوب‌تر از همه ماست.)

در داستان یوسف علیه‌السلام، راوی برای نشان‌دادن شک و تردید شخصیت‌ها نسبت به یکدیگر، از عبارات‌های معرفتی (برداشتی)، استفاده کرده است. به‌عنوان نمونه، شک و تردید از هر دو آیه ذیل به خوبی، قابل برداشت است:

«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ» (یوسف/۱۱).

برادران گفتند: ای پدر! چرا اینقدر به ما شک داری که نمی‌توانیم از یوسف مراقبت کنیم؟!

«وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (یوسف/۱۷) شما به صدق گفته‌های ما شک دارید!

مهم‌تر از اینها در داستان مذکور، برای ترسیم نحوه رخ دادن سوءتفاهم‌ها و ارزیابی طرفین از یکدیگر، از افعال معرفتی یا برداشتی، استفاده شده است:

...إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یوسف/۳۰) و یا آیه ...إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (یوسف/۳۶)؛ مفهوم آیات مذکور را با توجه به فعل «نری»، می‌توان این‌گونه بیان کرد که برداشت ما یا ارزیابی ما این است که او در گمراهی آشکار است یا تو در زمره نیکوکاران هستی. همچنین، برخی افعال مانند دیدن و شنیدن، دارای کارکردی شبیه وجه ادراکی هستند (سیمپسون، ۱۹۳۳: ۵۱).

نمونه‌های از این افعال ادراکی نیز در داستان یوسف علیه‌السلام وجود دارد از جمله: «رَأَيْتُ» (دیدم) در آیه: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف/۴).

عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (یوسف/۸۴) و از آنان روی گردانید و گفت ای دروغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد چشمانش از اندوه سپید شد.

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یوسف/۸۶) گفت من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از [عنایت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

استفاده از کلمه «بث» در آیه اخیر، نشانگر غم شدیدی است که صاحبش صبری بر کتمان آن ندارد و آن را ظاهر می‌کند (مبیدی، ۱۳۵۷: ۱۲۳/۵).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان چنین آورده است: حضرت یعقوب به دو جهت این پاسخ را داد اول این که برخلاف بندگان، خداوند متعال از درخواست‌ها و تکرار و اصرار بر آنها ناراحت نمی‌شود و دیگر اینکه چون امیدش به رحمت الهی بود و هرگز از او مأیوس نشده چنین پاسخی را داد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۴/۱۱).

هر چند وجهیت مثبت، وجه غالب داستان حضرت یوسف علیه‌السلام است با این حال، همان‌طور که ذکر شد وجه معرفتی یا برداشتی، مهم‌ترین نظام، با توجه به تحلیل دیدگاه داستان است؛ زیرا به طور مستقیم در بردارنده اعتماد یا عدم اعتماد گوینده نسبت به صدق گزاره‌های بیان شده است؛ بنابراین داستان مذکور نیز از وجهیت‌های منفی (معرفتی و ادراکی) نیز خالی نیست. به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا خَالِي نِسْت. به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

در آیه مذکور، ساختاری تفضیلی (أحب) که بنیاد در ادراک دارد، مشاهده می‌شود. (ما به این درک

«سَمِعْتُ» (آن زن شنید) در آیه: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ...» (یوسف/۳۱).

«أَرَى» (به خواب دیدم) در آیه: «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ...» (یوسف/۳۶).

همچنین آیه: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ... (یوسف/۴۳).

وجهیت داستان یوسف علیه السلام در مقایسه با دیگر داستان‌ها

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه تفاوتی میان وجهیت داستان یوسف علیه السلام با وجهیت سایر داستان‌های قرآنی و نیز داستان‌های ساخته ذهن بشر وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت: تفاوت داستان حضرت یوسف علیه السلام با دیگر داستان‌های قرآنی در این است که کامل‌ترین آنهاست. در قرآن کریم داستان‌هایی از سایر پیامبران علیه السلام مانند هود، ابراهیم، نوح، موسی و... آمده که یا ناقص است و به بخش خاصی از زندگی آنها پرداخته شده است و یا بخش‌های مختلفی از زندگی و ماجراهای آنان در سوره‌هایی متعددی از قرآن کریم آمده است، مانند داستان حضرت موسی علیه السلام که برای پی‌بردن به داستان زندگی آن حضرت، از بدو تولد تا آشنایی با آن مرد دانشمند (حضرت خضر علیه السلام)، بدون در نظر گرفتن موارد تکراری، باید آیات قید شده در سوره‌های زیر را به ترتیب، کنار هم قرار داد:

سوره قصص (۷-۳۵)، سوره طه (۱۰-۹۷)،

سوره غافر (۲۶-۲۸) سوره اعراف (۱۳۲)، سوره شعراء

(۶۲-۶۶) سوره یونس (۹۱-۹۲) مجدداً سوره اعراف (۱۳۸-۱۵۵) سوره بقره (۶۷-۷۱) سوره مائده (۲۱-۲۶) سوره کهف (۶۱-۸۲).

لذا، با عنایت به اینکه داستان یوسف علیه السلام تقریباً به صورت کامل، در یک سوره، آمده است، وجهیت به کار رفته در این داستان، نمود بیشتری دارد. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، وجهیت یا مثبت است یا منفی و یا خنثی. درون وجهیت مثبت، همه ابزارهای زبان‌شناختی از جمله، وجه امری، وجه تمنایی، جملات تعمیم‌دهنده و بیان‌کننده وجود دارد.

افزون بر اینها، می‌توان به طور کلی از صفات و قیود ارزیابی‌کننده و همچنین افعالی یاد کرد که افکار و ادراکات و واکنش‌های شخصیت را گزارش می‌کند و در مجموع به آنها کلمات احساسی گفته می‌شود، نیز افعالی وجهی و ازگانی که حاکی از میل و آرزوی گوینده است مانند امیدواربودن، آرزوداشتن، تأسف خوردن. بررسی داستان یوسف علیه السلام، نشان می‌دهد که در این داستان، افعال امری (۲۷) بار، افعال تمنایی (۱۱) بار، قیود و صفات ارزیابانه (۴۰) بار، جملات تعمیم‌دهنده (۳۳) بار، جملات بیان‌کننده عقیده (۳۸) بار و کلمات احساسی (۱۰) بار، آمده است. طبیعتاً متنی که از این منابع استفاده می‌کند، وجهیت کاملاً مثبت دارد؛ راوی در قبال اطلاعاتی که می‌دهد مطمئن است و بر آنها نظارت دارد؛ بدین معنا که این اطلاعات خود او هستند و او مالک آنها است. در وجهیت مثبت، لحن یا فحوای کلام، تأکیدی، پراعتقاد و برای مخاطب، اطمینان‌بخش

مانند: وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
(یوسف/۱۵)، (فخررازی، ۱۴۱۱: ۹۹/۱۸).

علاوه بر اینها، وجهیت مثبت داستان یوسف علیه‌السلام، تفسیر جدیدی از روایتگری خداوند را در مقایسه با داستان‌های ساخته ذهن بشر و حتی می‌توان گفت سایر داستان‌های قرآنی، به ما نشان می‌دهد و آن این است که وجهیت مثبت، تعامل یا ارتباط میان گوینده و مخاطب را تأیید می‌کند و آن را می‌پروراند؛ در واقع، تفاوت میان وجهیت مثبت و منفی در این است که در روایتگری مثبت، راوی، ما را وادار می‌کند به داستاننش گوش دهیم؛ زیرا خودش آن را کاملاً می‌داند و می‌خواهد با ما در میان گذارد، با این گمان که داستاننش، آموزنده است و این امری است که ما در ابتدا و انتهای داستان یوسف علیه‌السلام با آن مواجه می‌شویم:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ
(یوسف/۳).

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (یوسف/۱۰۲).

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی داستان یوسف علیه‌السلام براساس مدل پیشنهادی سیمپسون نشان می‌دهد که انواع روایتگری آن براساس مدل مذکور، مطابقت دارد. در حالت کلی، از بین سه شیوه اصلی روایتگری سیمپسون، راوی در

است؛ به عبارت دیگر، در وجهیت مثبت، راوی در داستان دخیل و به آن خوش‌بین است و این امری است که هر کجا شخصیت اصلی داستان، به مشکل برمی‌خورد ما شاهد دخالت او در داستان و به دنبال آن، گره‌گشایی هستیم و این مسأله یکی از تفاوت‌های بنیادین، داستان یوسف علیه‌السلام به‌عنوان داستانی واقعی با داستان‌های ساخته ذهن آدمیان است. حتی اگر داستان‌های بشری نیز واقعیت داشته باشند، از این ویژگی بی‌بهره‌اند؛ چرا که در داستان یوسف علیه‌السلام، راوی مداخله‌گر (خداوند)، به فریاد قهرمان داستان (یوسف) می‌رسد؛ چه زمانی که در قعر چاه بود: وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (یوسف/۱۵)، چه زمانی که در کاخ عزیز مصر، به نظر کاملاً ایمنی داشت: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/۲۴) و چه زمانی که حکومت می‌کرد و به کمک فکری، نیاز داشت. مانند زمانی که یوسف علیه‌السلام به دنبال راه‌حلی برای نگاه‌داشتن بنیامین نزد خود بود و خداوند متعال، راهکار لازم را در اختیار وی قرار می‌دهد: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (یوسف/۷۶).

البته همان‌طور که ذکر شد، گاهی اوقات برخی از دخالت‌ها و فریادرسی‌ها، جنبه وحیانی به خود می‌گیرد و این از دیگر تفاوت‌های وجهیت داستان یوسف با داستان‌های ساخته و پرداخته ذهن بشر است.

این داستان، سوم شخص در حالت روایی است؛ به عبارت دیگر، از میان چهار دیدگاه مکانی راوی سیمپسون، «دید پرنده‌وار» آن، با داستان یوسف علیه‌السلام مطابقت دارد یعنی راوی، هوشمندانه ناظر تمامی صحنه‌ها است؛ اما در هر جایی که اقتضا کند، زاویه دوربین از منظر شخصیت‌ها کانون‌سازی می‌شود. مانند جریان خواب دیدن یوسف علیه‌السلام و تعبیر این رؤیا توسط یعقوب علیه‌السلام، برعهده گرفتن قضاوت در مورد بی‌گناهی یا خطاکاری یوسف علیه‌السلام توسط عزیز مصر، تعبیر خواب آن دو زندانی و نیز عزیز مصر توسط یوسف علیه‌السلام و...

علی‌رغم اینکه از دیدگاه سیمپسون، روایات مقوله ب، قسمت‌هایی از داستان است که توسط سوم شخص غیرمشارکت‌کننده، غیرجسمیت یافته و غیرقابل رؤیت بیان می‌شود، نکته قابل تأمل در داستان یوسف علیه‌السلام این است که گاهی اوقات، راوی سوم شخص، بنا به ضرورت در داستان مشارکت و طرفداری خود را اعلام می‌دارد؛ یعنی هر جا که لازم بوده، خداوند متعال با تجلی فاعلی خود در این داستان، تأثیر فراوانی در سیر داستان و واکنش شخصیت‌های آن ایجاد می‌کند.

با بررسی نوع دیدگاه راوی به کارگرفته شده در متن داستان، می‌توان به تحلیلی از دیدگاه ایدئولوژی نویسنده نیز رسید. پیام داستان و ایدئولوژی راوی در جای‌جای این داستان، توسط شخصیت اصلی آن یعنی یوسف علیه‌السلام بیان می‌شود، از جمله: عدم

رستگاری ستمگران، عدم غفلت خداوند در کمک به مؤمنان حقیقی، ناامید نشدن از رحمت الهی و...

با توجه به اینکه داستان یوسف علیه‌السلام برخلاف دیگر داستان‌های قرآنی، تقریباً به صورت کامل، در یک سوره، آمده است، وجهیت به کار رفته در این داستان، نمود بیشتری دارد. براساس محور دوم تقسیم‌بندی سیمپسون، وجهیت غالب در متن روایتی، مثبت است؛ به عبارت بهتر، ابزار زبانی به کار رفته در این وجه، عبارتند از: فعل‌های امری، فعل‌های وجهی، جملات تعمیم دهنده، جملات بیان‌کننده عقاید، قیود و صفات ارزیابانه، کلمات احساسی و افعال گزارشی که گزارشگر افکار، ادراکات و واکنش‌ها هستند و یا کلمات حزن، خوف، شکوی و بث که در این داستان برای تحقق ترس و اندوه، به‌کار برده شده است و بر وجهیت مثبت داستان یوسف علیه‌السلام صحه می‌گذارد. بررسی داستان یوسف علیه‌السلام، نشان می‌دهد که در این داستان، افعال امری (۲۷) بار، افعال تمنایی (۱۱) مرتبه، قیود و صفات ارزیابانه (۴۰) بار، جملات تعمیم دهنده (۳۳) بار، جملات بیان‌کننده عقیده (۳۸) مرتبه و کلمات احساسی (۱۰) بار، آمده است. متنی که از این منابع استفاده می‌کند، وجهیت کاملاً مثبت دارد؛ راوی در قبال اطلاعاتی که می‌دهد مطمئن است و بر آنها نظارت دارد. در وجهیت مثبت، لحن کلام، تأکیدی و برای مخاطب، اطمینان‌بخش است؛ به عبارت دیگر، در وجهیت مثبت، راوی در داستان دخیل است و این امری است که هر کجا شخصیت

- اصلی داستان، به مشکل برمی‌خورد ما شاهد دخالت او در داستان و در نتیجه، گره‌گشایی هستیم و این مسأله یکی از تفاوت‌های بنیادین، داستان یوسف علیه‌السلام به‌عنوان داستانی واقعی با داستان‌های ساخته ذهن آدمی است؛ هرچند برخی از داستان‌های بشری نیز واقعیت داشته باشند، اما فاقد این خصوصیت هستند. در داستان یوسف علیه‌السلام، شدت این تأثیر و اهمیت اطاعت یا مخالفت شخصیت‌های داستان با تجلی فاعلی خداوند به حدی است که ابعاد متفاوت شخصیت‌های داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ چرا که راوی مداخله‌گر (خداوند)، هر زمان که نیاز اقتضا می‌کند، به فریاد قهرمان داستان می‌رسد؛ چه زمانی که در قعر چاه بود، چه زمانی که در کاخ عزیز مصر، علیه او توطئه‌چینی شد و چه زمانی که حکومت می‌کرد و به کمک فکری نیاز داشت.
- هر چند وجهیت مثبت، وجه غالب داستان حضرت یوسف علیه‌السلام است با این حال، همان‌طور که ذکر شد وجه معرفتی یا برداشتی، مهم‌ترین نظام، با توجه به تحلیل دیدگاه داستان است؛ زیرا به‌طور مستقیم دربردارنده اعتماد یا عدم اعتماد گوینده نسبت به صدق گزاره‌های بیان شده است؛ بنابراین داستان مذکور نیز از وجهیت‌های منفی (معرفتی و ادراکی) خالی نیست. به‌عنوان نمونه، در پاره‌ای از موارد، برای نشان دادن شک و تردید شخصیت‌ها نسبت به یکدیگر و مهم‌تر از آن برای ترسیم نحوه رخ دادن سوء تفاهم‌ها و ارزیابی طرفین نسبت به یکدیگر، از این وجهیت، استفاده شده است.
- استفاده شده است.
- منابع
- قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
- آقاگلزاده، فردوس و پور ابراهیم، شیرین (۱۳۸۷). «بررسی زبان‌شناختی دیدگاه روایتگری داستان روز اول قبر صادق چوبک در چارچوب مدل سیمپسون»، *مجله نقد ادبی*، سال اول، شماره سوم، صص ۷-۲۸.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۶۸). *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق و تقدیم دکتر مصطفی‌غالب، تهران: ناصرخسرو.
- ابوالفتوح رازی (۱۳۲۰). *روح الجنان و روح الجنان*، به تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: نشر علمی.
- (۱۳۹۸هـ). *تفسیر قرآن کریم*، تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامی.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*، اصفهان: نشر فردا.
- افخمی، علی و علوی، فاطمه (۱۳۸۲). «زبان‌شناسی روایت»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، صص ۵۵-۷۳.
- امین، سیده نصرت (۱۳۶۱). *مخزن العرفان در*

- تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- بروسوی، اسماعیل حقی (بی تا). *تفسیر روح البیان*، بیروت: دارالفکر.
- بیاد، مریم و نعمتی، فاطمه (۱۳۸۴). «کانون سازی در روایت»، *پژوهش های ادبی*، سال دوم، شماره هفتم: صص ۸۳-۱۰۸.
- تولان، مایکل (۲۰۰۱). *روایت شناسی در آمدی زبان شناختی - انتقادی*، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- جمالی اردستانی، جمال الدین محمد (۱۳۸۷). *کشف الأرواح (تفسیر عرفانی سوره یوسف)*، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: طاهره خوشحال دستجردی، اصفهان: کنکاش.
- خادمی، نرگس (۱۳۹۱). «الگوی «دیدگاه روایی» سیمپسون در یک نگاه»، *فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی*، سال پنجم، شماره هفدهم: صص ۷-۳۶.
- ستاری، جلال (۱۳۷۲). *درد عشق زلیخا*، تهران: طوس.
- صفی علیشاه، میرزا حسین (۱۳۵۶). *تفسیر منظوم قرآن*، تهران: کتاب فروشی خیام.
- طباطبایی، محمد حسین (۸۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه، چاپ اول.
- طوسی، احمد بن محمد (۱۳۵۶). *جامع الاستین*
- للطائف البساتین، تصحیح محمد روشن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- علوی، فاطمه و پورابراهیم، شیرین و غیاثیان، مریم و گیلانی، مصطفی (۱۳۹۳). «بررسی زبان شناختی زاویه دید در داستان کوتاه *صراحت و قاطعیت* براساس الگوی سیمپسون»، *دوماهنامه علمی - پژوهشی جستارهای زیبایی*.
- همدانی، عین القضات (۱۳۸۶). *تمهیدات*، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، تهران: منوچهری.
- غزالی، محمد (۱۳۱۹). *بحر المحبه فی الأسرار الموده فی تفسیر سوره یوسف*، بمبئی: نشر ناصری.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۱). *التفسیر الکبیر*، تهران: مکتب الأعلام الإسلامی، الطبعة الثالثه.
- فورستر، ادوارد (۱۳۶۹). *جنبه های رمان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
- قرائتی، محسن (۱۳۷۹). *تفسیر نور*، ج ۶، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.
- گراوند، علی (۱۳۸۸). *بوطیقای قصه در غزلیات شمس*، تهران: معین.
- مارتین، والاس (۱۳۸۲). *نظریه های روایت*، ترجمه محمد شهباء، تهران: هرمس.
- معین الدین فراهی (۱۳۶۴). *حدائق الحقائق*، تصحیح سید جعفر سبحانی، تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵). *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب العلمیه، چاپ سی و هفتم.
- مندنی پور، شهریار (۱۳۸۴). *کتب ارواح شہرزاد*

- تهران: ققنوس.
- Fowler, Roger (1996). *Linguistic Criticism*.
2nd ED, Oxford: Oxford University Press
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۵۷). کشف
الأسرار وعده الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت،
تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- _____ (1986). *Linguistic Criticism*,
Oxford: Oxford University Press
- Simpson, Paul (1993). *Language, Ideology and
Point of View*, London: Routledge.
- هاشمی، احمد (۱۳۸۰). *جواهر البلاغه*، بیروت:
دار الفکر.

